بسم الله الرحمن الرحیم

شنبه 2/03/94

جلسه 1174

بحث راجع به تخریج هایی بود که در مواردی که عمل جاهل مقصر صحیح است و در عین حال مستحق عقاب است ذکر شده بود، رسیدیم به تخریج دوم که تخریج کاشف الغطاء بود که می گفت مثلا مسافری که نماز تمام بخواند امر ترتبی دارد به نماز تمام در حال جهل به وجوب قصر.

اشکالاتی به این تخریج مطرح بود که رسیدیم به اشکال پنجم.

اشکال پنجم به تخریج دوم من المحقق النائینی:مرحوم نائنی فرموده است که در ترتب شرط است که تضاد اتفاقی باشد بین دو چیز، مثل انقاذ غریق و نماز، در خیلی از موارد بینشان اصلا تضادی نیست، اتفاق می افتد که مکلف مبتلا می شود به ضیق وقت نماز و ابتلاء به انقاذ غریق، می شود تضاد اتفاقی، اینجا امر ترتبی تصویر می کنیم می گوئیم انقاذ غریق اهم است و لذا می شود انقذ الغریق و ان لم تنقذ الغریق فصل، اما در جائی که تضاد دائمی است، اگر دو خطابی باشد که یکی از خطابها بگوید این ضد واجب است خطاب دیگر بگوید آن ضدّ دیگر واجب است با همدیگر تعارض دارند، چون جای ترتب اینجا نیست، و لذا در مورد قصر و تمام هم نمی شود ترتب را تصویر کرد چون تضاد بین قصر و تمام دائمی است.

اقول: این فرمایش محقق نائینی ناتمام است، اولا: همانطور که آقای خوئی فرموده یک وقت ما بحثمان در موارد تزاحم طبق قاعده است که می خواهیم ببینیم که این دو خطاب متزاحمین هستند یا متعارضین، اگر متزاحمین بودند در مورد تزاحم قائل به ترتب بشویم و اگر متعارضین بودند قائل به تساقط بشویم، آنجا این شرط مطرح است که اگر تضاد بین دو خطاب دائمی باشد لسان هر کدام نفی می کند دیگری را، بگوید اذا جاء الامیر فقم، خطاب دیگر بگوید اذا جاء الامیر فاجلس، لسان هر کدام نافی دیگری است و تعارض می کنند، اما بحث ما در مقام این است که ما به دلیل خاص بخواهیم امر ترتبی اثبات کنیم، دلیل خاص که مشکلی ندارد حتی در ضدین دائمیّین، مولا بگوید اذا جاء الامیر فقم و اذا کنت لا تقوم فاجلس، در مقابل اینکه کسی که نه قیام می کند نه جلوس می کند بلکه اضطجاع می کند و دراز می کشد، این مشکلی ندارد، ترتب به دلیل خاص در ضدین دائمیین هم معقول است، و ما در ما نحن فیه می خواهیم تخریج ثبوتی کنیم صحت اتمام در موضع قصر را از جاهل به حکم، دنبال بحث اثباتی نیستیم، می خواهیم بگوئیم شاید شارع به جعل خاص امر ترتبی جعل کرده که ان لم تصل قصرا فأتم، این مشکلی ندارد.

ثانیا: جناب محقق نائینی! چه تضادی هست بین قصر و تمام؟ تضاد ندارند قصر و تمام، حتی با آن توجیهی که ما می گفتیم که وجوب قصر مقید است متعلقش به قصرٍ لم یسبقه التمام فی حال الجهل، القصر غیر المسبوق بالتمام فی حال الجهل با نماز تمام تضاد ندارند، چون ممکن است شما اول نماز قصر بخوانید می شود قصر غیر مسبوق بالتمام و بعد از آن نماز تمام بخوانید، تضاد با هم ندارند، نماز تمام که شرط الواجبش این نیست که تمامی باشد که لم یسبقه القصر، او که شرط الواجب ندارد، امر ترتبی می گوید ان لم تصل القصر الواجب فصل التمام، تمام شد و رفت، متعلق این امر ترتبی ذات نماز تمام است، نه نماز تمامی که لم یسبقه القصر تا بعد تضاد پیدا کند با نماز قصری که لم یسبقه التمام، متعلق وجوب اولی نماز قصری است که لم یسبقه التمام، این را قبول داریم، شرط الواجب هست در اینجا، قصرٌ غیر مسبوق بالتمام، اما متعلق امر ترتبی ذات نماز تمام است، ذات نماز تمام که تضاد ندارد با القصر غیر المسبوق بالتمام، شما اول نماز قصر بخوان بعد نماز تمام هر دو فعل موجود می شود، بله این نماز تمامی که بعد از قصر بخوانی وجوب به او تعلق نمی گیرد و شرط الوجوب ندارد، خوب نداشته باشد، ما که کاری به شرط الوجوب نداریم، ما می خواهیم ببینیم ذات متعلق الوجوبها با هم تضاد دارند یا ندارند، ذات متعلق الوجوبها با هم تضاد ندارند، قصر و تمام که تضاد ندارند، آن قیدی که ما در نماز قصر زدیم که قصر لیس بمسبوق بالتمام که مجبور بودیم این قید را بزنیم آن هم با ذات تمام تضادی ندارد، و لذا از نظر صغروی هم اشکال مرحوم نائینی درست نیست.

اشکال ششم به تخریج دوم، من المحقق النائینی ایضا: فرموده است در ترتب شرط است که ضدین لهما ثالث باشند، و الا امر ترتبی در ضدین لیس لهما ثالث محال است، محال است مولا بگوید کن متحرکا ان لم تکن متحرکا فکن ساکنا، این محال است چون طلب الحاصل است، معلوم است کسی که متحرک نباشد جز سکون فرض دیگری ندارد، یا کن حاضرا و ان لم تکن حاضرا فکن مسافرا، این معقول نیست، که این مطلب درستی است، اما ایشان فرموده است در مقام هم می بینیم که بین جهر و اخفات و قصر و تمام همین نسبت برقرار است، ضدان لیس لهما ثالث هستند، بالاخره قرائت یا جهری است یا اخفاتی، نماز یا قصر است یا تمام، شق ثالثی ندارد، پس ترتب در اینجا غیر معقول است.

اقول: این ایراد هم درست نیست، آقا! ترتب بین جهر و اخفات نیست، آقای خوئی فرموده ترتب بین قرائت جهریه و قرائت اخفاتیه است که فرض ثالثش می شود ترک القراءة، تجب فی صلاة الصبح القراءة الجهریة فان ترکت القراءة الجهریة فأت بالقراءة الاخفاتیه، نه اینکه فان ترکت الجهر فی قراءتک فأخفت فیها که مرحوم نائینی می گفت، نه ان ترکت القراءة الجهریة فأت بالقراءة الاخفاتیه، که شق ثالثش این است که کسی که ترک قرائت جهریه کرد ترک قرائت اخفاتیه هم می تواند بکند.

ما می گوئیم اصلا نیازی به این فرمایش آقای خوئی هم نیست، چون ترتب در جعل شارع باید فرض کنیم، جعل شارع رفته روی وجوب استقلالی، وجوب ضمنی قرائت و جهر در قرائت که مجعول مباشری شارع نیست، وجوب ضمنی یک امر تحلیلی است، آنی که مجعول شارع است وجوب استقلالی است، پس شارع می گوید صل الصبح مع قراءة جهریة فان ترکت صلاة الصبح مع قراءة جهریة فصل الصبح مع قراءة اخفاتیة، این دیگر اصلا روشن است که ضدان لیس لهما ثالث نیست، چون طرف نماز صبح با قرائت جهریه را ترک کند می توان نماز صبح با قرائت اخفاتیه بخواند در حال جهل به حکم و می تواند اصلا نماز نخواند.

راجع به قصر و تمام اضافه بر این مطالبی که عرض کردیم یک مطلب دیگر هم هست، که اصلا چرا آن را می گوئید ضدان لیس لهما ثالث، نماز ظهر را سه رکعت بخواند نه قصر است و نه تمام، حالا قرائت را نمی شود بگوئیم نه جهر است نه اخفات، اما نماز ظهر سه رکعت شد نه قصر است نه تمام دیگر، به این چرا گیر داده اید.

پس به نظر ما هیچ کدام از این اشکالها وارد نبود بر این تخریج دوم که امر ترتبی بود.

التخریج الثالث: این است که بگوئیم این شخص دو امر دارد، در مثال اتمام فی موضع القصر یک امر دارد به خصوص نماز قصر، منتهی عرض کردم نماز قصری که لم یسبقه صلاة التمام فی حال الجهل، و یک امر به جامع هم داریم، امر به جامع بین نماز قصر و نماز تمام فی حال الجهل، پس یک امر به جامع، جامع بین نماز تمام فی حال الجهل و نماز قصر، و یک امر هم به خصوص نماز قصر، اگر این جاهل نماز قصر بخواند هر دو امر را امتثال کرده، و اگر نماز تمام در حال جهل بخواند امر به جامع را امتثال کرده و لذا نمازش صحیح است عقاب می شود که چرا امر به حصه را یعنی امر به نماز قصر را امتثال نکرده ای و دیگر قادر بر امتثال امر به آن حصه نیست چون حصه عبارت بود از قصر فی موضع لم یسبقه التمام فی حال الجهل.

این تخریج هم بسیار تخریج معقولی است، خلافا للسید الخوئی که در بحث مطلق و مقید می گوید اصلا امر به جامع و امر به حصه در عرض واحد معقول نیست و لغو است، مولا مثلا بگوید من دو تا امر دارم یکی نان بخر یکی نان سنگگ بخر، که اگر نان سنگک بخری امتثال هر دو امر شده است، آقای خوئی می گوید لغو است، اطلاق این امر به خرید نان نسبت به آن کسی که با امر به خرید نان سنگک منبعث می شود اطلاق آن امر به جامع نسبت به این شخص لغو است، پس باید مولا اینجور بگوید که نان سنگگ بخر اگر نان سنگک نمی خری نانی غیر سنگک بخر به نحو ترتب.

اقول: می گوئیم آقا چرا غیر معقول است؟ مولا می خواهد تعدد مطلوب را بفهماند، اطلاق امر به جامع لغو نیست، البته مصحح این امر به جامع این است که افرادی که از آن امر به حصه منبعث نمی شوند از امر به جامع منبعث بشوند، ولی این مصحح جعل است، اطلاق جعل با وجود این غرض مصححِ جعل دیگر لغو نیست، نیاز به امر ترتبی نیست، بلکه مطلق جعل کند مولا، بگوید نان بخرید ایها العبید، نان سنگگ بخرید، چه اشکالی دارد، تعدد مطلوب است.

آقای سیستانی می گوید عقلا اشکال ندارد ولی عقلائ ینیست، راه عقلائی همان ترتبی حرف زدن است که نان سنگک بخرید اگر نان سنگک نمی خرید نان دیگری بخرید.

اقول: به نظر ما نه مشکل عقلی دارد و نه مشکل عقلائی دارد، چه مشکلی دارد امر به جامع و امر به حصه، بیان تعدد ملاک وتعدد مطلوب می کند، و لذا این تخریج سوم هم مشکلی ندارد.

یک سری اشکالها قبلا جواب داده شد دیگر تکرار نمی کنیم، مثلا می گفتند این نماز تمام فی حال الجهل مانع از تحقق واجب است، شما اگر نماز تمام در حال جهل بخوانید این مانع می شود که امتثال کنید آن امر تعیینی به قصر را.

این را جواب دادیم که مانع مبغوض غیری است والمبغوض الغیری یمکن ان یکون عبادةً صحیحة.

ایراد دومی که به این تخریج ثالث گرفته می شود این است که گفته می شود شما این امر به جامع را یکبار دیگر بگوئید چیست؟ امر است به جامع بین قصر و تمام در حال جهل به حکم، پس شما در متعلق وجوبتان و متعلق حکمتان اخذ شد خود حکم، شد القصر او التمام فی حال الجهل بالوجوب، خوب این وجوب را در متعلق اخذ کردید، حکم را در متعلق اخذ بکنید این محال است، در بحث ترتبی و توصلی گفته اند، گفته اند نمی شود بگوئید واجب است نماز بخوانی با قصد امتثال همین وجوب.

اقول: این اشکال هم که واقعا اشکال عجیبی است، برای اینکه ما کی در متعلق آن وجوب جامع جهل به این وجوب جامع را فرض کردیم؟ ما در متعلق این وجوب جامع جهل به آن وجوب تعیینی قصر را اخذ کردیم، دو تا وجوب است، یک وجوب قصر، وجوب نماز قصری که مسبوق به تمام در حال جهل نیست، یکی هم وجوب جامع بین قصر و تمام فی حال الجهل، در وجوب جامع ما اخذ کردیم التمام فی حال الجهل به آن وجوب تعیینی قصر که یک وجوب دیگری است، او که محذور ندارد، اما در وجوب تعیینی قصر آنجا ما اینجور گفته ایم، گفته ایم واجب است نماز قصری که مسبوق به تمام در حال جهل نباشد.

سؤال؟

جواب: امر به جامع که مشکل ندارد، فرض این است که این آقا ممکن است عالم باشد به این وجوب جامع ولی نمی داند بر او نماز قصر واجب است، مثل اینکه یک روز در هفته می رود سفر نمی داند بر او قصر واجب است یا تمام، پس جاهل است به وجوب قصر، ولی عالم بشود به وجوب جامع بین تمام فی حال الجهل و وجوب قصر.

راجع به آن وجوب قصر هم ما مشکلی نداریم، برای اینکه اولا ما راجع به آن وجوب قصر اینجوری می گوئیم، می گوئیم یجب القصر غیر المسبوق بالتمام، نماز قصری واجب است که مسبوق به نماز تمام نباشد، اما نماز تمام در چه حالی؟ نماز تمام در حال اعتقاد به وجوب تمام، آیا این مشکل دارد؟ می گوئیم بجب القصر الذی لم یسبقه التمام فی حال الاعتقاد بوجوب التمام، نه فی حال الجهل بوجوب القصر تا بگوئید جهل به وجوب قصر را در موضوع وجوب قصر اخذ کرده اید، نه آقا ما از حالا به شما می گوئیم هیچ اصراری نداریم که وجوب قصر متعلقش بشود قصر غیر مسبوق به تمامی که این نماز تمام در حال جهل به وجوب قصر باشد، نه، می گوئیم این نماز قصر مسبوق نباشد به تمامی که در حال اعتقاد به وجوب تمام است، قید را می گوئیم فی حال الاعتقاد بوجوب تمام، نماز قصری بخوانید که قبل از آن نماز تمام با اعتقاد به وجوب تمام نخوانده باشی، یا در حال احتمال وجوب تمام، قیدش را می گذاریم فی حال الاعتقاد بوجوب التمام یا فی حال احتمال وجوب التمام، ما لزومی ندارد بگوئیم یجب القصر غیر المسبوق بالتمام فی حال الجهل بوجوب القصر.

ثانیا: علاوه بر اینکه ما در بحث تعبدی و توصلی گفته ایم در متعلق حکم علم به حکم، جهل به حکم، قصد امتثال حکم، اخذش هیچ محذوری ندارد، هیچ محذور عقلی ندارد که در متعلق الوجوب وجوب اخذ بشود، بگوید نمازی بخوان که به قصد امتثال همین وجوب باشد، نمازی بخوان که با علم به این وجوب باشد،(دیگر تکرار نمی کنم چون می خواهیم خلاصه بگوئیم بحث مفصلش در تعبدی و توصلی است) أخذ الحکم یا انقسامات حکم یعنی علم به حکم، جهل به حکم، قصد امتثال حکم أخذ اینها در متعلق هیچ محذور عقلی ندارد علی ما بیناه مفصلا فی بحث التعبدی و التوصلی، و در جزوه هم به آن اشاره کرده ایم.

التخریج الرابع: این است که بگوئیم ما یک امر استقلالی داریم به آن خصوصیت واجبه مثل قصر، مثل جهر در نماز صبح، امر استقلالی داریم، یجب علیک الجهر فی قراءة صلاة الصبح وجوبا استقلالیا، منتهی هر کس عالم بشود به این وجوب استقلالی نمازش مشروط است به اینکه این وجوب استقلالی را عصیان نکند، واجب است نماز صبح و شرط این واجب این است که اخلال نورزید عمدا به آن واجب استقلالی که عبارت است از جهر در قرائت در نماز صبح، مشکل حل می شود دیگر، چه قدر این طرف و آن طرف زدید تخریج اول و دوم و سوم اشکال بشود و جواب بدهید، نیاز نیست به این حرفها، شما یک امر استقلالی به آن خصوصیت واجبه در حال اختیار و عمد مثل جهر در قرائت نماز صبح و قصر در سفر تصویر کنید، نماز هم مشروط می شود به عدم اخلال و عدم عصیان این وجوب استقلالی فی حال العلم و العمد، کسی که عالم است و این وجوب استقلالی را عالما عصیان می کند شرط نمازش خراب شده، شرط نمازش عدم اخلال به این وجوب استقلالی است عالما عامدا، اما کسی که جاهل است فقط عصیان می کند وجوب استقلالی را، کتکش می زنند برای این وجوب استقلالی، ولی نمازش مشروط نیست به عدم اخلال به این وجوب استقلالی در حال جهل، و لذا هیچ مشکلی برایش پیدا نمی شود.

و ما تعجب می کنیم که آقایان این تخریج آسان را که به تعبیری بگوئیم هر عوامی در ذهنش می آید این را رها کرده اند و رفته اند سراغ این تخریج های پیچ و خم دار.

سؤال؟

جواب: تعدد عقاب هم مشکلش حل است دیگر، کسی که نماز نمی خواند چه جاهل باشد چه عالم باشد دو تا عقاب دارد، وانگهی اگر بکنید واجب فی واجب، یعنی شرط وجوب استقلالی این جهر من یصلی باشد، نه اینکه وجوب مطلق داشته باشد این جهر فی قرائت صلاة الصبح، بگوید اذا کنت تصلی الصبح فیجب علیک الجهر فی قراءتها، که وجوب مشروط است، نماز که نخواند شرط وجوب آن واجب استقلالی محقق نشده و این هم دیگر اصلا شبهه تعدد عقاب هم حل می شود، و اگر هم شرط الوجوب نباشد شرط الواجب الاستقلالی باشد نماز نخوان دو تا عقاب بشود، عالم هم دو تا عقاب بشود جاهل هم دو تا عقاب بشود، شما از چی نگرانید؟ اسوأیت جاهل که پیش نمی آید، عالم هم نماز را ترک کند دو تا عقاب می شود یکی بخاطر اینکه نماز نخواندی یکی بخاطر اینکه امر استقلالی به جهر فی القراءة را چرا امتثال نکرده ای، (اگر وجوب مشروط نباشد به اصل اتیان صلاة) جاهل هم اگر نماز را ترک کند دو تا عقاب می شود، این به کجای مسلمات دین ضربه می زند.

سؤال؟

جواب: استقلالی یعنی مشروط نیست نماز به آن، ثل واجب فی واجب مثل مبیت فی منی در حج که واجب استقلالی است، شما حج بروید مبیت در منی نکنید عمدا حجتان صحیح است، منتهی جهر فی قراءة صلاة الصبح واجب استقلالی ای است که شارع اصل نماز را فگته صحتش مشروط به این است که اخلال نورزید به این واجب استقلالی فی حال العلم و العمد، تمام شد و رفت.

التخریج الخامس: تخریج مرحوم نائینی است، این تخریج رابعی که ما عرض کردیم یک مقدار شبیه تخریج مرحوم نائینی هست که الآن عرض می کنیم ولی دقیق که بشوید فرق می کند، مرحوم نائینی فرموده است این خصوصیت جهر مثلا در نماز صبح یک ملاک استقلالی دارد، و لذا وجوب استقلالی دارد، کسی که علم پیدا کند به این وجوب استقلالی، این واجب استقلالی مثل جهر در قرائت نماز صبح ملاک ضمنی هم پیدا می کند، می شود ذو ملاکین، تا حالا ملاک استقلالی داشت، شما که عالم بشوی به وجوب جهر در قرائت نماز صبح این جهر یک ملاک ضمنی و وجوب ضمنی هم پیدا می کند، می شود دو تا وجوب، جاهل به وجوب جهر فقط همان وجوب استقلالی را دارد، و لذا نمازش صحیح است بدون جهر، چون شرط واجب را که از بین نبرده، یک واجب استقلالی را ترک کرده عقاب می شود، اما عالم به وجوب استقلالی جهر وجوب جهر در حقش ملاک ضمنی پیدا می کند و بالتبع وجوب ضمنی در حقش موجود می شود، می شود دو تا وجوب، منتهی این دو تا وجوب نتیجه اش یک وجوب مؤکّدی است که خاصیت هر دو وجوب را دارد، یعنی چی؟ مثال می زند ایشان در اصول، می گوید اگر شما نذر کنید نماز شب بخوانید، این نماز شب استحباب تعبدی دارد و وجوب وفاء به نذر توصلی، اما نتیجه اش می شود یک وجوب که خاصیت هر دو حکم را دارد، هم خاصیت تعبدی بودن استحباب را دارد، کسب می کند آن خاصیت را، و هم خاصیت حکم وفاء به نذر را که وجوب است، می شود وجوب تعبدی، استحباب مندک می شود در وجوب وفاء به نذر، و توصلی بودن وجوب وفاء به نذر هم مندک می شود و مضمحل می شود در تعبدی بودن نماز شب، کل من الحکمین یکتسب صفة الآخر بعد الاندکاک.  
اقول: ما چیزی نمی گوئیم بقیه اش در جزوه هست ببینید، فقط می گوئیم این چه اعجازی است که مولا بیاید دو تا حکم جعل کند خودبخود این دو تا حکم مندک بشود و صفت هر کدام هم به دیگری منتقل بشود، اینها وهم و شعر است، وجوب ضمنی مگر بدون اینکه مولا یک وجوب ارتباطی جعل بکند معقول است؟ خوب وجوب استقلالی هم بدون جعل وجوب استقلالی مگر معقول است، وقتی دو تا وجوب جعل شد مگر می شود یکی بشوند؟ دو تا چه جور یکی می شود، پس باید برگردد این تخریج اخیر به همان تخریج سابق که ما عرض کردیم، مطالب جزءی هم در این بحث هست که به جزوه مراجعه کنید، و فی ذلک غنیً و کفایة، یقع الکلام فی قاعدة لاضرر غدا ان شاء الله تعالی.